

دکتر حمیرا زمرّدی
استادیار دانشگاه تهران
مهدی حیدری
دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادب فارسی
آرش دولت‌آبادی
دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادب فارسی

چکیده
اگر بازنگاه روش شناختی به افعال
رابطی بپردازیم، بسیاری از مشکلات
مربوط به این افعال حل خواهد شد.

فعال رابطی جزء مهم‌ترین
که با پایه نحوی و اشیاء صفت
یا حالتی برای مابهی است. چرا
گفته، حال و آینه‌ی
می‌پردازد: «بود» و «شد»
مشکلاتشان باز تغییر صفت یا
حالتی برای مابهی یا از تغییر صفت یا
آینده) حکایت می‌کند که این نوع دوم، خود
بر دو گونه است: یا نهاد فعلی یا از تغییر صفت و حالت
را می‌پذیرد (بدون انجام فعلی). مثال «شد» و «گردد» در حالت
اسمی دیگر انجام می‌شود: مثل «گردد» و مشتقاتش در
حالت اقتضایی.
در این مقاله علاوه بر تشریح الگوی بالا در مورد فعل رابطی،
برخی از اشکالات مهم در کتاب دستور مثل اختلاف فعل رابطی با
تشریح مرکب، کمکی، مجهول و نام را بررسی می‌کنیم و سپس به
کلیدواژه‌ها، تواریخ، نقی، اثبات، تغییر، حرکتی، غیر حرکتی

چستی، ساخت‌ها
و فرایندهای آن



مقدمه

به‌طور کلی راه صحیح تدوین دستور زبان، شناخت نظامی است که در نهاد آن به ودیعت نهاده شده است. زبان یک هستی مستقل است و برای شناخت آن به بینشی فلسفی نیاز داریم؛ درست مثل جهان آفرینش. امروزه زبان‌شناسی و فلسفه به هم نزدیک شده‌اند تا حدی که **چامسکی** می‌گوید: «روش کار و علایق زبان‌شناسان و فلاسفه آن‌چنان به یکدیگر شبیه است که به اعتقاد من ساده‌لوحی است اگر بر جدایی کامل میان این دو رشته پافشاری کنیم یا متعصبانه از دید یکی بخواهیم بینش‌های دیگری را نادیده بگیریم» (چامسکی، ۱۳۷۹: ۲۲۳). دانشمندان معتقدند که زبان منطقی عمیق دارد که قابل کشف است و این نظام پیچیده باید با روش‌های علمی تحلیل شود.

«زبان‌شناسان و منطق‌دانان با توافق بر این نظر که زبان‌های طبیعی به‌طور منطقی ساخته نشده‌اند، سال‌ها بدون اینکه به نتیجه پژوهش‌های یکدیگر توجه کنند، سرگرم کار خود بودند. زبان‌شناسان از درگیر شدن با مسائلی که فکر می‌کردند به منطق مربوط می‌شود، سر باز می‌زدند و در مقابل، منطق‌دانان نیز برای گریز از نارسایی‌های زبان طبیعی به ساختن نظام‌های صوری خاص خود سرگرم بودند. مدت‌هاست که این مرز از میان رفته است و از سویی منطق‌دانانی چون فرگه، راسل، کارناپ، کواپن، مونتگیو و از سوی دیگر زبان‌شناسان به حوزه کار یکدیگر رخنه کرده‌اند.» (دین محمدی، ۱۳۸۴: ۷-۶).

همه پیچیدگی‌های جهان در زبان نیز یافت می‌شود. ساختار منطقی زبان شباهت‌های فراوانی با پدیده‌های عالم هستی دارد. از ریاضی‌دانان و منطق‌دانان معاصر، **فرگه**، دانشمند آلمانی، درمورد پیوستگی رابطه زبان و جهان نظرانی دارد که در این مقدمه اهم آن‌ها را از زبان استاد **ضیاء موحد** نقل می‌کنیم:

«یکی از اصل‌های تفکر فرگه این است که زبان با واقعیت پیوندی استوار دارد. زبان آینه‌ای است که می‌تواند ساختار منطقی جهان را در خود منعکس کند. زبان طبیعی با همه نقص‌های منطقی خود شامل عنصرهایی بنیادی از واقعیت است» (موحد، ۱۳۷۴: ۷۴-۶۹).

«ذهن تافته جدا بافته نیست، جزو این جهان است. با توجه به اینکه زبان ساخته ذهن است، زبان باید منعکس‌کننده ذهن و ذهن باید منعکس‌کننده جهان باشد. لذا اینکه می‌گویند ساختار منطقی زبان منعکس‌کننده ساختار منطقی جهان است، عیناً از آن فرگه است و ویتگنشتاین هم به آن اذعان دارد.» (عبداللهی، ۱۳۸۴: ۱۰)

بنابراین، برای بررسی هر جزء زبان بهتر است ابتدا جایگاه آن را در نظام زبان با جایگاه هم‌طرازش در نظام هستی بسنجیم. می‌دانیم که در جهان هستی، فعل بر روی اشیاء و مفاهیم

صورت می‌پذیرد. درواقع، در جهان اصالت با اشیاء و مفاهیم است و آن‌ها هستند که با وجود خود پایه آفرینش را شکل داده‌اند اما فرض هر چیزی بدون حرکت و عمل ذهنیتی بیش نیست. ماهیت‌ها بدون افعال، جمود و ایستایی خواهند داشت. در نظام زبان نیز همین‌گونه است؛ اگرچه اصالت با اسم است، بدون وجود فعل خون در رگ‌های جمله جریان نخواهد یافت. فعل ربطی نیز با توجه به جایگاه هم‌طرازش در جهان هستی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ چرا که بر ثبوت و تغییر (عرضی یا ذاتی) دلالت دارد که بنیانی‌ترین افعال ممکن در جهان هستی است.

کتاب‌های دستور قدیم و جدید هر کدام بخشی مخصوص به افعال ربطی دارند که ممتنع است اما نگاهی که حاکی از کشف روش‌شناسانه ماهیت افعال ربطی باشد، در این کتب ملاحظه نمی‌شود. (نک: احمدی گیوی و انوری، ۱۳۸۵، الف: ۵۴-۵۲؛ همانان، ۱۳۸۵، ب: ۷۰-۶۹؛ احمدی گیوی، ۱۳۸۴: ۲۹۵-۲۹۳؛ نائل خانلری، ۱۳۸۲: ۷۳-۶۰؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۲۲۴-۲۲۲؛ وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۵۰-۴۳؛ فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۲۰-۴۱۷ و ۴۴۵-۴۴۴). تقسیم‌بندی‌های قدیم اشکالاتی دارد که باعث اختلاط حوزه فعل ربطی با دیگر افعال شده است و در همین تحقیق به این اشکالات نیز خواهیم پرداخت. علاوه بر این، قوانینی که درمورد فعل ربطی قابل استخراج است، تحت عنوان فرایند، در انتهای این مقاله بررسی می‌شود. لازم به ذکر است که این تقسیم‌بندی را به شکل کلی، نخستین بار **علیرضا فولادی** در تقریرات کلاسی خود مطرح کرد و ما در این تحقیق، اساس کار را بر این تقسیم‌بندی نهاده و تصرفاتی نیز در آن انجام داده‌ایم. جا دارد در این مقدمه از توجهات و مساعدت‌های مهربانانه ایشان تشکر کنیم.

چنان‌که در ادامه مقاله بحث خواهیم کرد، «کردن» و مشتقاتش را نیز باید فعل ربطی دانست؛ چرا که کارکردش دقیقاً مثل دیگر افعال ربطی است. ضمناً از نظر ما «مسند» تقریباً در همه افعال گذرا به مسند، چیزی جز «قید» (البته از نوع اجباری آن) نیست لیکن به جهت تداول اصطلاحات دستوریان، ما در این مقاله از اصطلاح گذرا به مسند استفاده می‌کنیم.

در این تحقیق بر آنیم که این رویکرد جدید درمورد فعل ربطی را تحلیل کنیم. برخی از نکات ممکن است به جهت اهمیت و ارتباطشان با موضوعات دیگر بیش از یک بار مطرح شوند که پیشاپیش از خوانندگان محترم عذرخواهی می‌کنیم.

دسته‌بندی افعال ربطی

استاد خسرو فرشیدورد در تعریف فعل ربطی فرموده‌اند: «فعلی است که معنایش به‌وسیله صفت اسنادی یا کلمه‌ای

که جانشین آن است، تمام شود؛ مانند: «این سبزه دانشمند بود»، «فریدون را خردمند می‌پنداشتم». صفت یا کلمه‌ای که معنی فعل ربطی را تمام می‌کند نیز مسند یا مکمل نام دارد. (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۴۵-۴۴۴)

افعال ربطی = رابطه = عام عبارت‌اند از:
بود- است - شد - کرد (و مشتقاتشان مثل گشت و ...)
باید اذعان کرد که افعال ربطی دو نوع بیشتر نیستند و باقی جانشین آن‌ها هستند:

۱. غیرحرکتی (ایستا): «بود- است» و مشتقاتشان
این گونه افعال فقط وضعیت ثابتی از یک صفت و یا حالت را برای مسند الیه اثبات و یا نفی می‌کنند. (مثل: هوا سرد بود یا حسین مهربان است یا کتاب همواره دوست من خواهد بود).
در این افعال ربطی، ایستایی وجود دارد؛ یعنی مسند به صورت صفت یا حالتی پایدار در گذشته، حال و یا آینده به مسند الیه نسبت داده می‌شود. در مثال‌های بالا سردی در زمان گذشته برای هوا، و مهربانی در زمان حال برای حسین، و دوست بودن در زمان آینده برای کتاب، صفت یا حالتی پایدار محسوب می‌شود.

۲. حرکتی (پویا): «شد- کرد» و مشتقاتشان
این گونه افعال، تغییر صفت یا حالتی را درباره مسند الیه یا مفعول بیان می‌کنند. برخلاف دسته اول، در این دسته (شد و کرد)، انتساب صفت پایداری وجود ندارد. یعنی این افعال یا به تغییری در صفات و حالات مسند الیه (در گذشته یا حال یا آینده) اشاره می‌کنند؛ مثل: «هوا سرد شد» و یا به تغییری در صفات و حالات مفعول (در گذشته یا حال یا آینده) در جمله‌ای چهار جزئی اشاره می‌کنند که این تغییر توسط مسند الیه انجام می‌شود؛ مثل: «باران، هوا را سرد کرد».

افعال ربطی حرکتی خود به دو بخش کلی تقسیم می‌شوند:
۱. انفعالی: افعالی که در درون یا برون یک اسم واقع می‌شوند (بدون دخالت خاصی از طرف خود اسم). یعنی، در حقیقت مسند الیه در این موارد خود، عامل تغییر نیست بلکه مسند توسط عاملی خارجی به مسند الیه نسبت داده می‌شود که البته عامل خارجی در این جملات وجود ندارد و در ظاهر جمله، مسند به مسند الیه نسبت داده می‌شود. این عبارات با فعل «کرد» یا «شد» (در گذشته یا حال یا آینده) ساخته می‌شوند. مثل: «غذا خورده شد، جای یخ می‌کند، دیوار سفید خواهد شد».

افعال ربطی انفعالی خود بر دو نوع‌اند:
الف. مجهول: که با فعل «شد» (و مشتقاتش) ساخته می‌شود و خود نیز دو نوع دارد:
مجهول عادی: مثل ← غذا خورده شد.

از نظر ما تمام فعل‌های مجهول، باید ربطی محسوب شوند که در آن‌ها فرایند تجهیل و ترکیب (آوردن گروه فعلی) رخ داده است؛ بدین گونه که مسند در این جملات صفت مفعولی است. «ما از این جهت آن‌ها را مجهول نامیدیم که فاعل آن‌ها

مجهول است.» (احمدی گیوی، ۱۳۸۴: ۲۵۸)
«مجهول کوتاه: در گروه‌های فعلی مجهول، گاهی صفت مفعولی طبق قانون کم‌کوشی و اصل زحمت کمتر حذف می‌شود و فعل مجهول کوتاه به دست می‌آید:
او دیوار را سفید کرد ← دیوار سفید کرده شد ← دیوار سفید شد.» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۳۳)

ب. معلوم: که با فعل «کرد» (و مشتقاتش) ساخته می‌شود. مثل: «غذا یخ کرد».

گاهی فعل «شد» نیز صورت معلوم می‌گیرد. مثلاً در نمونه‌های «دیوار خراب شد» یا «علی قهرمان شد» در صورتی که ما آن‌ها را امری بدانیم که بدون دخالت عامل خارجی صورت گرفته، معلوم است و حتی می‌توان برخی از این افعال معلوم را که هیچ عامل خارجی در وقوع آن‌ها دخالت ندارد، از مرز افعال انفعالی خارج کرد و انفعالی دانست.

۲. افتعالی: یعنی افعالی که از طرف خود اسم (نهاد) انجام می‌شود. در این موارد فعل ربطی خود عمل کننده است و عامل و فاعل اصلی تغییر نیز در جمله وجود دارد. این جملات اغلب چهار جزئی (با فعل کرد و مشتقاتش) یا بیشتر است. مثلاً در جمله «باران هوا را سرد خواهد کرد» فعل «کرد» بیانگر تغییر حالت «هوا» (مفعول) است که توسط «باران» (مسند الیه) انجام خواهد شد.

افعال ربطی افتعالی را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد:
الف. چهار جزئی (گذرا به مفعول و مسند): مثل ← باران، هوا را سرد کرد

ب. پنج جزئی (گذرا به مفعول و متمم و مسند): مثل ← او تابلو را به دیوار نصب کرد
(چنان که ملاحظه می‌فرمایید، از نظر ما جمله پنج جزئی نیز وجود دارد و در آن علاوه بر مفعول و مسند متمم اسمی هم پذیرفته است).

البته از نظر کیفیت تغییر نیز می‌توان افعال ربطی حرکتی را به دو گروه تقسیم کرد:

۱. فعل تغییری ذاتی را در مسند الیه بیان کند. مثل ← مس، طلا شد
کیمیایگر، مس را طلا کرد
۲. فعل تغییری عرضی را در مسند الیه بیان کند. مثل ← علی، قهرمان شد.

گفتنی است که به نظر ما فعل در جملاتی مثل «دستم ورم کرد»، «علی کوشش کرد» یا «او به من کمک کرد»، تام است نه ربطی؛ چرا که معنی انجام شدن می‌دهد و تنها بیانگر تغییر نیست. (رک: قسمت اختلاط فعل ربطی و تام در همین مقاله). فعل‌هایی نظیر «پنداشتند» نیز در جمله‌های چهار جزئی با مفعول و مسند، ربطی هستند. مثل: «همه او را عاقل پنداشتند» (رک: فرایند استخلاف در همین مقاله).
گفتیم دستوریان ما «کرد» را جزء افعال ربطی نمی‌دانند اما در حقیقت «کرد» مثل «شد» تغییر حالت را می‌رساند و باید فعل ربطی به‌شمار آید.

نیز به درجه‌ای (البته کمتر) وجود دارد؛ مثلاً در جمله «علی کار کرد» بین فعل «کرد» (اگرچه تام است) با مفعول آن پیوندی ترکیبی برقرار شده و گروه گزاره‌ای به هم پیوسته‌ای به‌وجود آمده است.

استاد فرشیدورد در مورد انواع فعل مرکب گفته است: «عناصری که فعلیار می‌شوند ممکن است اسم یا قید یا صفت اسنادی (مکمل = مسند) یا متمم و یا گروه‌هایی دیگر باشند؛ مانند: «کار» در «کار کردن» (اسم)، «پیش» در «پیش رفتن» (قید)، «پاک» در «پاک کردن» (صفت اسنادی)، «از پا» در «از پا افتادن» (متمم) (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۱۳). او از چیز دیگری به نام فعل شبه‌مرکب نیز سخن گفته است. «شبه‌مرکب فعلی است که از فعل و وابسته‌های آن (مثل مفعول یا مسند) به‌وجود آمده است. او را دیدم: مفعول + فعل/ او زیرک است: مسند + فعل ربطی» (همان: ۴۲۲). از نظر ایشان «گروه‌های فعلی شبه‌مرکب بیشتر با فعل‌های خاصی می‌آیند که می‌توان آن‌ها را افعال یاور یا کمکی نامید. این فعل‌ها - که پرویز خانلری آن‌ها را «همکردهای غالب» و عبدالرحیم همایونفرخ «معین فرعی» نامیده است - عبارت‌اند از: کردن، دادن، خوردن، دیدن، زدن، آمدن، آوردن، بردن، ساختن، شدن، گشتن و نمودن» (همان: ۴۲۲).

از نظر ما راه‌حل این است که تمام این موارد را افعالی ربطی بدانیم که فرایند ترکیب نیز در آن‌ها رخ داده است. به نظر می‌آید تمام عبارت‌های فعلی (حتی آن‌ها که همکردهای ربطی ندارند)، ژرف ساخت اسنادی دارند. مثل:

بنا نهادن: ایرانیان این رسم را بنا نهادند
کردن بنا نهادن
صفت مفعولی + فعل

ربطی در این موارد صفت مفعولی و فعل ربطی در یکدیگر حل می‌شوند و در نتیجه آن فعل ربطی حذف شده و در درون صفت مفعولی رخنه می‌کند و صفت مفعولی به فعلی تبدیل می‌شود که معنای هر دوی آن‌ها را دربردارد. (رک: فرایند تحلیل و توزیر در همین مقاله)

نکته جالب توجه دیگر این است که وحیدیان کامیار، حتی برخی از افعال ساده را نیز دارای ژرف ساخت ترکیبی اسنادی می‌داند: «در زبان فارسی بعضی از فعل‌های ساده به دو جزء تجزیه می‌شوند؛ یکی جزء نقش مفعولی یا مسندی دارد و جزء دیگر، یک فعل عمومی است با معنایی اندک: کوشید = کوشش کرد، برآشفته = آشفته شد و...» (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳: ۵۹). البته از نظر ایشان این افعال مرکب نیستند و مثلاً «کوشش» در «کوشش کرد» مفعول است؛ زیرا «کردن» در اینجا معنی «انجام دادن» می‌دهد و فعل تام است که البته از نظر ما مفعول بودن «کوشش»، با وجود گروه گزاره‌ای (فعلی) ترکیبی منافاتی ندارد؛ درواقع، «کوشش کردن» گروه فعلی ترکیبی است که در آن مفعول و فعل تا حدی با هم پیوند یافته‌اند.

دنباله مطلب در وبگاه نشریه

این بود تقسیم‌بندی کلی ما در مورد فعل ربطی. اگر الگوی بالا را در مورد افعال اسنادی بپذیریم، بسیاری از اشکالات مرتفع خواهد شد. در مبحث بعد به برخی از مسائل جزئی دیگر که ممکن است در ذهن خوانندگان ایجاد شده باشد، خواهیم پرداخت.

فعل ربطی و افعال دیگر

در این قسمت به بررسی مهم‌ترین اشکالاتی که در کتب دستور در مورد فعل ربطی وجود دارد می‌پردازیم.

۱. اختلاط فعل ربطی با فعل مرکب

بنا به تعریف کتب دستور «فعل‌های مرکب افعالی هستند که از یک کلمه - که آن را «فعلیار» می‌نامند - با یک فعل ساده - که «همکرده» نامیده می‌شود - ساخته می‌شوند و مجموعاً معنای واحدی را می‌رسانند؛ مانند: آرایش کردن و تأسف خوردن.» (احمدی گیوی، انوری، ۱۳۸۵، ب: ۲۵) در مواردی که همکردهای افعال مرکب «بودن، شدن، کردن و مشتقاتشان» هستند، این افعال اختلاط زیادی با فعل‌های ربطی پیدا می‌کنند. مثلاً در کتاب «دستور تاریخی»، خانلری مثال «خانه سفید بود» را فعل مرکب محسوب نکرده است و آن را فعل ربطی می‌داند؛ زیرا «صفتی را در جمله، باز بسته نهاد قرار می‌دهد و هر یک از دو جزء در این گونه عبارت‌ها معنی مستقل و اصلی خود را حفظ می‌کند و از مجموع آن‌ها معنی واحدی حاصل نمی‌شود» (ناتل خانلری، ۱۳۸۲: ۶۰).

بنابراین، ایشان، «شد» در «سفید شد» را نیز فعل ربطی می‌دانند. از طرفی دیگر، خود خانلری «شدن» و «گشتن» را هرگاه با اسم ترکیب شود، همکرده فعل مرکب دانسته‌اند؛ یعنی مثال‌هایی نظیر «قسمت شدن، تلف شدن، انجمن گشتن و خطا گشتن» را فعل مرکب محسوب کرده‌اند؛ زیرا صورت متعدی دارند (قسمت کرد، تلف کرد، و...)، اما این دلیل کاملاً نادرست است؛ چون «سفید بود» هم حالت متعدی دارد (سفید کرد). متأسفانه استاد خانلری در این مورد مرز قابل قبولی ارائه نداده است. از طرف دیگر، ابوالقاسمی دقیقاً همین مثال را فعل مرکب می‌داند: «سفید شدن - که فعل مرکب نامیده می‌شود - به‌جای سفیدیدن ساخته شده است» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۲۲۲). چنان‌که می‌بینیم براساس آنچه کتب دستور گفته‌اند، تشخیص فعل ربطی از فعل مرکب تقریباً غیرممکن است. فعل مرکب یعنی فعلی که از دو فعل ساخته شود؛ در صورتی که ما تمام عبارت‌هایی را که فعل مرکب می‌نامیم، از الگوی اسم یا صفت + فعل ساخته می‌شوند و بهتر است آن‌ها را گروه فعلی (یا گزاره‌ای) بنامیم نه فعل مرکب.

از نظر ما افعال اسنادی در تمام مواردی که همکرده پنداشته شده‌اند، در عین حال ربطی نیز هستند. بدین صورت که چون فعل ناقص‌اند برای تکمیل معنای خود به مسند احتیاج دارند و تا حدی با جزء دیگر گزاره پیوند برقرار می‌سازند و ترکیب می‌شوند؛ یعنی در عین ربطی بودن فرایند ترکیب نیز در آن‌ها رخ داده است. این فرایند ترکیب حتی در بسیاری از افعال تام